



مهاجرت دانشمندان بی اهمیت نیست

اما فرار دانش و پژوهش مهمتر است

رضا داوری اردکانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک

من از مدتها پیش بر خود هموار کرده‌ام که وقتی چیزی می‌نویسم یا می‌گویم توقع نداشته باشم که به گفته و نوشته‌ام چنان که باید توجه شود. توجه این بی‌اعتنایی شاید این باشد که نمی‌توان و نباید به حوادث و امور هر روزی با نظر فلسفی نگاه کرد. وقتی فی‌المثل مسئله مهاجرت دانشمندان مطرح است کسی انتظار سخن فلسفی ندارد زیرا اولاً این یک مسئله اداری و سازمانی است. وزارت علوم و دانشگاهها که گرفتار این مسئله‌اند با اطلاعات دست اولی که دارند می‌توانند گزارشهای دقیق تهیه کنند و برای جلوگیری از افزایش تعداد مهاجران موجه‌ترین تدابیر را پیشنهاد کنند. البته پژوهندگان مسائل فرهنگی و جامعه‌شناسان نیز با پژوهشهای خود می‌توانند به متصدیان امور در اتخاذ تصمیم کمک کنند که اینها نیز برای پی بردن به علل و عوامل مهاجرت و فراهم آوردن شرایط و امکانات نگاهداری دانشمندان باید به آثار پژوهشی رجوع کنند و غالباً رجوع می‌کنند اما اینکه فلسفه در این باب حرفی داشته باشد گاهی ممکن است شوخی تلقی شود و به هر حال اگر کسی با نظر فلسفی در این وادیها وارد شود نظرش چنان که باید فهمیده نمی‌شود. اگر مهاجرت دانشمندان به وضع تاریخی علم در کشور ارتباط نداشت و رفتن‌ها و آمدن‌ها تابع صرف عوامل سیاسی و مالی و معیشتی بود فیلسوف در این باب نمی‌بایست و نمی‌توانست حرفی بزند. درست است که همه مردم نظر و سلیقه شخصی دارند و فیلسوف مثل همه مردم دیگر می‌تواند در مسائل هر روزی زندگی اظهار نظر کند اما به اعتبار فیلسوف بودنش در مسائل تخصصی که از آن اطلاعی ندارد وارد نمی‌شود. اینک ببینیم آیا مسئله مهاجرت دانشمندان یک مسئله صرفاً اجتماعی است یا عمق و ریشه تاریخی دارد. دانشمندان چرا از کشور خود (که به آن علاقه نیز دارند) می‌روند؟ آنها به کجا می‌روند و در جایی که می‌مانند چه موقع و مقامی پیدا می‌کنند و چه به دست می‌آورند؟

۱. می‌گویند درآمد و حقوق دانشگاهیان کم است و خاطر آنان از بابت معاش آسوده نیست. این گفته درست است. حقوقی که دانشگاهیان به خصوص در بدو استخدام می‌گیرند کفاف پرداخت اجاره مسکنشان را نمی‌دهد و به این جهت ناگزیر ساعات زیادی از وقتشان را صرف تدریس یا کارهای وقت‌گیر غیرعلمی می‌کنند و بعضی از آنها ترجیح می‌دهند که وطن خود را ترک کنند و به جای دیگر بروند که شرایط کار و زندگی در آنجا مساعدتر است. من در مجلسی که این بحث مطرح بود گفتم که به صرف افزایش حقوق جلوی مهاجرت دانشمندان را نمی‌توان گرفت. دوستی سفارش می‌کرد که اگر با کسانی که از کشور رفته‌اند با می‌خواهند بروند

گفت و گویی بکنیم درمی‌یابیم که چرا می‌روند. وقتی از آنها می‌پرسند که چرا می‌روند اگر اهل تظاهر نباشند مسلماً پاسخ می‌دهند که اینجا از بابت معاش و مدرسه فرزندان و... آسوده خاطر نیستند و این آسودگی در جایی که قصد آن کرده‌اند کم‌وبیش فراهم است ولی مشکل اهل فلسفه این است که فاعلان افعال را کاملاً به جهات افعال خود واقف نمی‌دانند و مثلاً در این مورد خاص می‌گویند از این پاسخ صریح نمی‌توان نتیجه گرفت که اگر حقوق دانشگاهیان بیشتر و مثلاً سه یا چهار برابر شود موج مهاجرت فرومی‌نشیند و کسی به خارج نمی‌رود. تکرار می‌کنم که حقوق دانشگاهیان کفاف زندگی آسوده‌ای که برای اهتمام به علم و پژوهش لازم است، نمی‌دهد اما قبل از اینکه راه حل نشان دهیم (و برای نشان دادن این راه حل لازم نیست که شخص، صاحب بصیرت و تدبیر و سواد و معلومات باشد زیرا پیشنهاد افزایش حقوق نتیجه استدلال ساده‌ای است که در فهم ساده‌ترین اشخاص هم می‌گنجد و آن این است که اگر معاش استاد دانشگاه مختل باشد ذهن و فکرش پریشان می‌شود و چه بسا که این اختلال را تحمل نکند و کار خود را رها کند و از کشور برود پس برای رفع نارضایتی و تأمین آسودگی خاطر او باید حقوق بیشتری به او پرداخت. از خود بپرسیم چرا حقوق استاد دانشگاه کم است و مانع افزایش آن چیست و کیست که نمی‌گذارد به استاد حقوقی پرداخت شود که برای معاش او کافی باشد؟ ما عادت داریم برای حل مسائل مشکل را چند برابر کنیم و احراز شرطها و فراهم آوردن شرایطی را پیشنهاد کنیم که شاید عملی نباشد و از عهده ما برنماید. هم اکنون دانشگاهیان تقریباً مبلغی سه برابر دبیران دبیرستانها دریافت می‌کنند. اگر حقوق دانشگاهیان دو یا سه برابر شود و درآمد و دریافت معلمان و کارمندان افزایش نیابد حقوق دانشگاهیان شش یا نه برابر آنان می‌شود. این وضع، عدم تعادل موجود را بیشتر می‌کند. طرح افزایش حقوق گرچه آسان می‌نماید اما در حقیقت عملی نیست. کسی که از دور دست بر آتش دارد می‌تواند قیافه حق به جانب بگیرد و بگوید به جای این همه خرجهای بیهوده بودجه آموزش و پژوهش را افزایش دهند. این حرفی معقول و پسندیده است و در ظاهر واقع‌بینانه نیز می‌نماید ولی در حقیقت مطلب به این سادگیها نیست. ما می‌پنداریم که چون پول کشور گاهی بیجا و بیهوده خرج می‌شود کارهای مهم معطل می‌ماند ولی قضیه عکس این است یعنی ما نمی‌توانیم پول خود را در جای مناسب هزینه کنیم و به این جهت آن را نابجا خرج می‌کنیم. می‌دانم که این حکم به آسانی مقبول نمی‌افتد و تصدیق نمی‌شود ولی خوب است آنان که آن را نمی‌پذیرند قدری درباره‌اش فکر کنند ولی بطلان این حکم



مهم این است که کشور به پژوهش و پژوهشگر نیاز داشته باشد و مسائل را از پژوهشگران بپرسد در جایی و کشوری که مسئله نیست و نمی‌پرسند که چه باید بکنیم و چه می‌توانیم بکنیم و از چه راه باید برویم، پژوهشگران هم عاقل می‌مانند

در نظرها چندان آشکار است که نیازی به تأمل نمی‌بینند. مع‌هذا اصرار من این است که اگر متصدیان امر می‌توانستند درآمدهای کشور را به مصارف بهتری برسانند مضایقه نمی‌کردند. فرض کنیم که بعضی هزینه‌های زاید بیهوده از بودجه کشور حذف شود و بودجه پژوهش را دو برابر کنند (و کاش چنین می‌شد زیرا این اقدام حتی اگر در کوتاه‌مدت به نتیجه مطلوب نرسد، آزمایش خوبی برای آینده خواهد بود). آیا مبلغ افزوده صرف پژوهش‌های ضروری یا مناسب‌ترین پژوهش‌ها می‌شود یا پژوهش‌های فعلی مثلاً دو برابر می‌شود. بودجه پژوهشی ما مسلماً کم است. مقررات اداری ناساز هم نمی‌گذارد این بودجه درست در جای خود خرج شود اما این سخن وقتی مسموع و مفید است که مسئله‌ای جدی برای گروهی از اهل علم مطرح شده باشد و از پرداخت بودجه لازم برای پژوهش دریغ شود. پژوهش شغلی نیست که شاغلان آن بگویند اگر پول باشد کار می‌کنیم و اگر نباشد نمی‌کنیم. اگر مسئله گریبان ما را بگیرد هزینه پیدا کردن راه حل آن را از هر جا باشد پیدا می‌کنیم:

نکته دشواریاب این است که پژوهش مقدم بر پژوهشگر است. پیدااست که اگر پژوهشگر نباشد، پژوهشی صورت نمی‌گیرد اما مهم این است که کشور به پژوهش و پژوهشگر نیاز داشته باشد و مسائل را از پژوهشگران بپرسد. در جایی و کشوری که مسئله نیست و نمی‌پرسند که چه باید بکنیم و چه می‌توانیم بکنیم و از چه راه باید برویم، پژوهشگران هم عاقل می‌مانند. من در مورد پژوهش‌های پزشکی و مهندسی و علوم دقیقه (یا به اصطلاح نه چندان سنجیده، علوم پایه) چیزی نمی‌گویم. مسلماً دانشمندان ما در این قلمروها می‌توانند کارهای مهمی انجام دهند و کم‌وبیش انجام می‌دهند اما اینکه چه بهره‌ای از کارشان نصیب کشور می‌شود مسئله‌ای است که کمتر به آن اعتنا می‌شود. اتفاقاً این پرسش را دانشمندان و محققان علوم انسانی باید مطرح کنند. در علوم انسانی اما مسئله نیست و یا کم است و به این جهت پژوهشی که کارساز کار دولت و کشور باشد صورت نمی‌گیرد. دولت و

کشور هم از پژوهندگان علوم اجتماعی درخواستی ندارند و چیزی از آنان نمی‌پرسند. ما از دو جهت یا بدو ملاحظه باید به پژوهش‌های علوم انسانی بیشتر اهتمام کنیم. یکی اینکه تا وضع جامعه و نظام آن و مقتضیات عملی و زندگی را نشناسیم در مورد آموزش و تکنولوژی و... هم نمی‌توانیم نظر منتج و مفید بدهیم؛ آشنایی با مقتضیات و امکانات نیز با تأمل تاریخی و در سایه پژوهش‌های اساسی علوم انسانی به دست می‌آید. دیگر اینکه پژوهش‌های مهندسی و علوم دقیقه اگر پژوهش حقیقی، یعنی پژوهش در مرز علم باشد به درد صاحبان تکنولوژی پیشرفته می‌خورد اما دانشمندان علوم انسانی و اجتماعی هر کشور و هر قوم معمولاً به وضع خود می‌اندیشند و در کار و بار خود پژوهش می‌کنند و پژوهش‌های آنان نه فقط می‌تواند پاسخگوی مسائل کشور باشد بلکه شاید در عداد پژوهش‌هایی که مایه تحکیم موقعیت علمی و فرهنگی کشور است، قرار گیرد.

اکنون در رشته‌های علوم انسانی تعدادی دانشمند و پژوهشگر شایسته و عده بیشتری پژوهشگر بالقوه داریم اما پژوهش‌های مهمی صورت نمی‌گیرد یعنی ظاهر این است که جز در قلمرو سیاست که درباره بعضی شبه مسائل قیل و قال می‌شود، خبری از پژوهش‌های اساسی نیست و کارهایی که صورت می‌گیرد بیشتر صورت رسمی یا تمرینی دارد. جامعه توسعه نیافته، جامعه بی‌تبادل و دارای شتون و اجزاء نامتناسب است و هر چه در راه توسعه پیش برود به نسبت از تناسب و تعادل خاص جامعه مستحکم نیز برخوردار می‌شود ولی برنامه‌ریزی توسعه بدون درک نارساییها و عدم تعادلها چگونه ممکن است؟ درک نارساییها و عدم تعادلها و شناخت شرایط امکان سیر به سوی تعادل و تناسب، در علوم انسانی و با فلسفه ممکن می‌شود. استنباط نشود که مراد راقم سطور این است که علوم و معلومان غیرفلسفه و علوم انسانی را واگذاری و همه همت را صرف فلسفه و علوم انسانی کنیم. در این مقام به باید و نباید کاری نداریم به خصوص که با صدور بخشنامه و دستورات اداری نمی‌توان علمی را پیش برد و بر علوم دیگر مقدم دانست. اگر علوم انسانی پژوهش‌آمیز است، این پژوهشگر را به حساب کوتاهی و کم‌کاری دانشمندان علوم اجتماعی نباید گذاشت. هر پژوهش مهم علمی مسبوق به طرح پرسش و مسئله است. مسئله را دانشمند جعل نمی‌کند. مردم وقتی مقصدی داشته باشند و برای رسیدن به آن مقصد راه بجویند با دشواریهایی مواجه می‌شوند و برای رفع آنها ناگزیر تأمل و تحقیق می‌کنند. علم با طرح مسئله آغاز می‌شود. کسی که مسئله ندارد به علم چه نیاز دارد و وقتی به علم نیاز نباشد پیدااست که علم هم نیست یا اگر هست



وسینه و مایهٔ تفنن و تعین است. همهٔ ما وقتی می‌شنویم که تعداد زیادی از دانشجویان مستعد و استادان دانشمند از کشور می‌روند و در کشورهای توسعه‌یافته مقیم می‌شوند، متأثر می‌شویم و از متصدیان امر توقع داریم که برای جلوگیری از این رفتن‌های غالباً بی‌بازگشت چاره‌ای بیندیشند. این توقع از جهت اخلاقی و روان‌شناسی بیجا نیست ولی بهتر است به جای برخورد احساساتی تحقیق کنیم که آیا رفتن دانشمندان برای دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها چه مشکل‌ها پدید می‌آورد و چه کارها معطل می‌ماند. استادی که احساس کند اگر برود کار او را کسی نمی‌تواند انجام دهد و به دانشگاه و به کشور زیان می‌رسد نمی‌رود و اگر برود و نیاز صریح به آموزش و پژوهش معینی باشد کسی می‌آید و جای او را می‌گیرد و کار او را به انجام می‌رساند. دربارهٔ مهاجرت دانشمندان پژوهش‌های نسبتاً خوب صورت گرفته است اما پژوهشگران این پژوهش‌ها همه یا بیشتر، قضیه را معیشتی و احیاناً سیاسی می‌بینند و اگر به آنان گفته شود که وجهه نظرشان پژوهش را محدود می‌کند و مانع درک عمیق حادثه می‌شود چنان عکس‌العمل نشان می‌دهند که گویی یک امر بدیهی مورد انکار قرار گرفته است. آنها چون از مهاجران یک صدا شنیده‌اند که مشکل معاش و اجاره خانه و شهریهٔ مدرسهٔ فرزند و... موجب مهاجرتشان شده است، احیاناً پژوهش را در همین جا تمام شده می‌انگارند و نتیجهٔ پژوهش این است که آنها که رفته‌اند مشکل معاش داشته‌اند یا فکر می‌کرده‌اند که اگر به جای دیگر بروند آسوده‌تر زندگی می‌کنند. آیا می‌پنداریم که اگر مثلاً حقوق استادان دو یا سه برابر شود مهاجرت دانشمندان متوقف می‌شود؟ به این پرسش نمی‌توان پاسخ تحقیقی داد زیرا آزمایش چنین افزایشی عملی نیست ولی اجماً می‌توان تصدیق کرد که دانشمندان مهاجر در وطن آباء و اجدادی خود آسوده خاطر نبوده‌اند و شاید اگر می‌شد آنان را آسوده خاطر کرد لااقل بعضی از آنان از کشور نمی‌رفتند. این قضیهٔ شرطی از آن جهت درست است که شرط و مشروط یکی هستند یا فراهم شدن شرط به اندازهٔ تحقیق مشروط دشواری دارد. آیا کشور می‌تواند حقوق استادان و دانشمندان را دو یا سه برابر کند؟ اشکالی ندارد که بگویند پول‌هایی را که دور می‌ریزند به دانشمندان بدهند به شرط آنکه متوجه باشند که این هم کار آسانی نیست و به فرض اینکه انجام شود عدم تعادل از یک ناحیه به ناحیهٔ دیگر منتقل می‌شود. بسیار خوب، دانشمندانمان دو یا سه برابر حقوق بدهند که معیشتشان تأمین باشد. بعد چه بشود و آنها چه بکنند؟ تدریس و تحقیق کنند؟ درس که می‌دهند، پس لابد باید درس را با پژوهش توأم کنند. پژوهش هم که کم‌وبیش می‌شود. البته

این مقدار پژوهش که می‌شود کافی نیست اما وقتی بیشتر پژوهش می‌کنیم با پژوهش‌هایمان چه کنیم؟ آیا تکنولوژی و صنعت و کشاورزی و مدیریت و ورزش و تعلیم و تربیت و سیاست ما به پژوهش بیشتر نیاز دارد و مگر اکنون تا چه اندازه متکی به پژوهش است؟ اگر به این پرسش‌ها فکر نکنیم و بخواهیم مهاجرت دانشمندان متوقف شود اهل آرزو هستیم و البته آرزو داشتن بر ما که خود را در تاریخ تجدد جوان می‌دانیم، عیب نیست ولی بیاییم چند لحظه بیرانه فکر کنیم. وقتی آموزگار و دبیر و کارمند صد هزار تومان حقوق می‌گیرند آیا می‌توان به یک استادیار جوان یک میلیون تومان حقوق داد (نه اینکه حق او نباشد. حق او از این هم بیشتر است منتهی با این وضع و نظم اداری و مالی موجود، دانشگاه نمی‌تواند این حق را ادا کند) پس با گفتن اینکه حقوق‌ها را چند برابر کنیم حل مسئله را تعلق به محلا نکنیم. قضیه در حقیقت این نیست که حقوق‌ها را نمی‌توان افزایش داد بلکه افزایش حقوق‌ها نه به آسانی ممکن است و نه اگر ممکن شود مشکل را حل می‌کند. فرض کنیم که این محال (با امر بسیار دشوار) محقق شود. کدام سازمان اداری و فرهنگی و تربیتی و صنعتی و کشاورزی کشور مسائلش را آورده است که دانشمندان آن راحل کنند. دانشمندان ما در حقیقت بیشتر تمرین پژوهش می‌کنند و بهترین پژوهش‌هایشان که به اصطلاح در مرز علم انجام می‌شود مورد استفادهٔ جهان توسعه‌یافته قرار می‌گیرد. به این جهت نباید فقط نگران مهاجرت دانشمندان باشیم. دانشمان هم وقتی از حدود رسمی پژوهش درمی‌گذرد مهاجر می‌شود و در خارج مورد استفاده قرار می‌گیرد. اینجا دیگر افزودن حقوق استادان و بخصوص بودجهٔ بیشتر برای پژوهش کارساز به نظر نمی‌آید و حتی شاید کمکی به مهاجرت علم باشد. هم‌اکنون که این سطور را می‌نویسم بیمناکم که مبادا گمان کنند که می‌گویم بودجهٔ علم و پژوهش را افزایش ندهند تا دانشمندان دست از پژوهش بدارند.

دانشمندان ما در حقیقت بیشتر

تمرین پژوهش می‌کنند و بهترین

پژوهش‌هایشان که به اصطلاح در مرز علم

انجام می‌شود مورد استفادهٔ جهان

توسعه یافته قرار می‌گیرد



حاشا و کلاً که چنین بیهوده‌هایی بگویم. من صرفاً می‌خواهم در مسئله‌ای که گمان می‌کنم درست طرح نشده است، تأمل کنیم و جوانب آن را در نظر آوریم تا راهی به کانون علم بیابیم و در پژوهش جهانی علم به نحو مؤثر شریک شویم پس آن مسلمات را که عنوان کردیم نفی نمی‌کنیم. اگر آن مسلمات کارساز بود تاکنون دیگر مسئله مهاجرت مغزها نداشتیم. کسی تردید ندارد که در کشور باید این امکان را برای دانشمندان فراهم آورد تا آنها با آسودگی خاطر به تدریس و پژوهش پردازند اما فراهم آوردن آسودگی خاطر دانشمندان شرط پیشرفت علم است نه اینکه هر کس هر جا و هر وقت که بخواهد با صرف پول همه علم را خریداری می‌کند. این تنها دانشمندان نیستند که به نان نیاز دارند. همه مردم نیازمند نانند و البته به صرف فراهم شدن نان کار علم تمام نمی‌شود. دانشمند باید در عالم علم متوطن شود و به علم بستگی داشته باشد و سازمان علم کشور بتواند از وجود دانشمندان برای حل مسائل واقعی استفاده کند. کافی نیست که علم را از آن جهت که بالذات شریف است ستایش کنیم. علم همیشه هر چه و هر جا بوده شأن و جایگاهی در علم داشته است. اگر فقها در جامعه اسلامی مرتبه بزرگ پیدا کردند بدان جهت بود که مرجع مردم بودند و به مسائل پاسخ می‌دادند. در جامعه جدید علم چنان مقامی دارد که بعضی صاحب‌نظران آن را صورت جامعه جدید و ره‌آموز بشر متجدد دانسته‌اند. جامعه متجدد از علم جدا نیست. علم را از بیرون هم به آن نیفزوده‌اند یعنی علم در قوام جامعه متجدد دخالت داشته است ولی ما علم را از خارج آورده‌ایم و می‌خواهیم با آن جامعه متجدد بسازیم و این کار عظیم را متأسفانه کوچک و آسان می‌دانیم. به این جهت است که هر جا گفته می‌شود که دانشمندان از کشور می‌روند یا علم و پژوهش رونق ندارد بلافاصله سفارش می‌شود که به دانشمندان احترام کنند و امکانات خاص در اختیار آنان بگذارند و از تخصص آنان بهره‌مند شوند و البته دانشمندان رفته را هم بازگردانند تا با استفاده از تکنولوژیهای اطلاعاتی جدید از پژوهش‌های آنان بی‌بهره

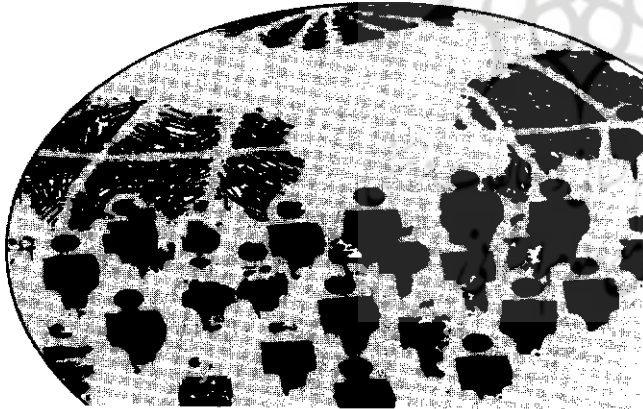
در جامعه جدید علم چنان مقامی دارد که بعضی صاحب‌نظران آن را صورت جامعه جدید و ره‌آموز بشر متجدد دانسته‌اند
جامعه متجدد از علم جدا نیست

نمانند. این سخنان همه خوب و دلنشین است و اگر عیبی داشته باشد - که ظاهراً دارد - عملی نبودن آنهاست. ما عادت کرده‌ایم که دستورالعمل‌های خوب و کلی و مبهم صادر کنیم که همه درستی آنها را تصدیق کنند اما در اجرا و ادای آن درمی‌مانند و ندانند که چه باید بکنند. برنامه توسعه ما بیشتر متضمن این قبیل دستورالعمل‌های درست اما توخالی است و بد یا بدتر اینکه اگر تذکر داده شود که با اینها تکلیف معین نمی‌شود و مجریان نمی‌دانند که چه باید بکنند پاسخ می‌دهند که استراتژی کلی است. اتفاقاً در استراتژی معین می‌شود که از کجا باید حرکت کرد و از چه مسیری باید رفت و مقصد کجاست. اینکه به طور کلی بگویند که مقصد عالی باید داشت و راه را با استقامت باید پیمود نصایح خوبی است اما برنامه و استراتژی نیست. در مورد مهاجرت دانشمندان هم توصیه‌های خوب می‌کنند اما بسیاری از این توصیه‌ها عملی نیست هر چند که آنها را از پژوهش یا نظرسنجی استنباط و اخذ کرده باشند. مدتی پیش گروهی پژوهش کرده‌اند و از دانشمندان پرسیده‌اند که چرا از کشور خود مهاجرت کرده‌اند. عده زیادی گفته‌اند که درآمدشان کم بوده است و در جای دیگر بهتر و آسوده‌تر می‌توانند زندگی کنند. با توجه به نتیجه این پژوهش اگر کسی بگوید با افزایش حقوق مشکل مهاجرت دانشمندان حل نمی‌شود طبیعی و قهری است که ملامتش کنند که چگونه و از کجا بهتر از خود دانشمندانی که به خارج مهاجرت کرده‌اند. می‌دانی که چرا رفته‌اند؟ البته در برابر نصّ اجتهاد نباید کرد. آنها که رفته‌اند خود بهتر می‌دانند که چرا رفته‌اند. رفته‌اند که کمتر نگران معاش و آینده فرزندان‌شان باشند. بسیار خوب، با حقوق دو بیست سیصد هزار تومان نه اجاره مسکن را می‌توان پرداخت و نه شهریه مدرسه فرزند را. به اینجا که می‌رسیم دو راه داریم. یکی اینکه حقیقتاً در مقابل مشکل قرار گیریم و عمق و عظمت آن را بپذیریم و دیگر اینکه بگوییم حقوقها را افزایش دهند و دانشمندان را از امکانات خاص بهره‌مند سازند. در تربیت دینی و اخلاقی نخبگان بکوشند. به رفتگان از کشور اطلاع دهند که کشور چه نیازها و چه امکانهایی دارد و از ایشان دعوت کنند که به کشورشان بازگردند و... اگر می‌توانیم امکانات ویژه در اختیار استادان و پژوهندگان بگذاریم. چرا اهمال می‌کنیم و اگر نمی‌توانیم چرا پیش از اینکه بدانیم چه می‌توانیم بکنیم، دستورالعمل صادر می‌کنیم. خیلی خوب است که همه دانشمندان ایرانی خارج از کشور به کشور خودشان برگردند اما در شرایطی که سبیل مهاجران در راه رفتن است به جای اینکه رفته‌ها را بازگردانیم بهتر است که مانده‌ها را نگاه داریم ولی چگونه؟ حرف نسنجیده نزنیم. افزایش حقوق و اعطای

امکانه‌های ویژه که بیست سال پیش قرار بوده است به دانشمندان بدهند تاکنون فراهم نشده است. اجرای توصیه‌های دیگر از اینها هم کمتر عملی است. وقتی همه اینها را خوب تحلیل کنیم به اینجا می‌رسیم که باید شرایطی که در کشورهای مهاجرپذیر وجود دارد به وجود آید تا دانشمندان مهاجرت نکنند.

به عبارت دیگر پیشنهادکنندگان می‌گویند کشور را به مرتبه توسعه‌یافتگی آمریکا و کانادا و... برسانید تا دانشمندان مهاجرت نکنند. حرفشان حرف بدی نیست. بد این است که لوازم پیشنهاد خود را نمی‌دانند و معضل تاریخی را سهل می‌انگارند. معضل تاریخی با حرف حل نمی‌شود مع‌هذا باید فکر کنیم که دولت و حکومت در چه شرایطی می‌توانند زندگی استادان را تأمین کنند و کشور چگونه می‌تواند از وجود آنان و از علم و پژوهششان برخوردار شود. مسئله علم کشور را فقط در محدوده دانشگاه نمی‌توان حل کرد زیرا که دانشگاه از کشور جدا نیست یا درست بگوییم وقتی دانشگاه، دانشگاه است که از جامعه جدا نباشد و اگر جدا افتاد دانشش پژمرده می‌شود و استادان و دانشجویانش از کوشش‌های خود نتیجه در خور نمی‌گیرند و از وضع خود رضایت ندارند. اگر دانشگاه ظرفیت و استعداد تحقیق و پژوهش نداشته باشد افزایش حقوق استادان صرفاً یک امر اخلاقی و مستقضای ادب و نزاکت است ولی در توسعه علم و پژوهش اثری ندارد یا بسیار کم‌اثر است. البته اگر افزایش حقوق متناسب با توسعه جامع کشور صورت گیرد به قسمی که مراکز تکنولوژیک و صنعتی و کشاورزی و اداری و آموزشی و فرهنگی بر اساس علم سامان یابند و مسائلشان جز از طریق پژوهش حل نشود، مسئله تأمین معاش خودبه‌خود حل می‌شود. بر این سخن عیب می‌گیرند که رسیدن به مقصود را به عهده محال می‌اندازند و وظایف و مسئولیتهای متصدیان امور را با هم خلط می‌کنند زیرا اگر بعضی شرایط بهبود وضع علم و پژوهش در بیرون از دانشگاه باید متحقق شود دست دانشگاه در توسعه علم بسته است. آنها هم که بیرون از دانشگاهند، خود به اندازه کافی گرفتاری دارند و به اصلاح امور دانشگاه نمی‌رسند. طرح این اشکال ناشی از سوء تفاهم است. لازم نیست که هر سازمانی برای اصلاح همه سازمانهای دیگر چاره بیندیشد و کوشش کند بلکه از آن جهت که جامعه متجدد با علم و عقلانیت پیش می‌رود و همه شئون یک جامعه در شرایط عادی کم‌وبیش در تناسب و تعادل با هم قرار دارند، هر چه در یک گوشه واقع شود در جای دیگر هم اثرش ظاهر می‌شود. در نظام زندگی آدمی تفکر و فرهنگ، کار و وظیفه عقل و جان در وجود افراد آدمی را به عهده دارد. وقتی تفکر هست و

فرهنگ نشاط دارد امور زندگی به هم پیوسته و هماهنگ و دارای نظام است و اگر تفکر نباشد و فرهنگ به مرده ریگ میبدل شده باشد کارها ناهماهنگ و نظام از هم‌گسیخته می‌شود. مردم چون معمولاً کارها را با فکر و ذکر و برنامه‌ریزی سامان می‌دهند کمتر به چیزی که آنها را در فکر و عمل توانا یا ناتوان می‌سازد می‌اندیشند و هماهنگی و تناسب امور را سهل می‌انگارند. پیداست که عمده کارهای علمی و پژوهشی و طراحی برنامه‌ها باید به عهده متخصصان باشد اما انگیزه و نیروی فکری و روحی که کارها را راه می‌برد از وجود فردی اشخاص مایه نمی‌گیرد، بلکه از فرد پیوسته به جهان و آشنا با نظم گفتار آن، برمی‌آید و به اشخاص دیگر توانایی درک مسائل و قدرت رفع موانع می‌دهد. این نیرو در زبان و درک مردمان مشترک و ساری است. درست است که همه می‌خواهیم دانش و پژوهش را به جایگاه شایسته آن برسانیم و این یک امر طبیعی است که اهل علم هر چه بتوانند در شرایط عادی برای توسعه و ارتقاء علم انجام دهند اما این سعی و مجاهده در همه جا و همیشه به نتیجه یکسان نمی‌رسد و شاید گاهی بی‌نتیجه باشد. اگر در جایی می‌بینیم که دانشمندان دلسردند و رغبت به علم کم و ناچیز است از آن روست که نیروی پرسش و طلب و افق روشنی که آنها را برانگیزد و به سمت خود بخواند، وجود ندارد. در این



وضع حرفهایی زده می‌شود که برای همیشه و در همه جا درست و مطلوب است و به همین جهت عملی شدن و عملی کردن آنها اگر محال نباشد بی‌مورد است. سازمانها و دستگاههای فرهنگی و علمی و اقتصادی و اداری هم هر یک ساز خود را می‌زنند و بی‌خبر از دیگران به گرد خویش می‌چرخند. در امر مهاجرت دانشمندان یا کند کردن جریان مهاجرت هم توجه نمی‌شود که تا نظام مالی و اداری کشور و وضع صنعت و کشاورزی و به طور کلی برنامه‌ریزی توسعه به قاعده و نظم درنیاید، کار مهم و مؤثری نمی‌توان انجام داد؛ علم و پژوهش سست بنیاد و

گاهی در یک جهان شعور و درک مشترکی پدید می‌آید که دست‌ها و دلهای مردمان با آن هماهنگ می‌شود. گاهی نیز راه ادراک چنان بسته می‌شود که چشم و گوش هوشمندان و دانشمندان هم راهی نمی‌بینند و آوایی نمی‌شنود

جدامانده از شرایط و لوازم نیز نیرویی ندارد که دانشمندان را نرسد خسود نگاه دارد. دانش و دانشمندان کارمندان دانشگاه نیستند، بلکه مظهر و نماینده وضع روحی و اخلاقی و نظم و سیاست کشورند. مشکل بزرگی که داریم این است که کشور خودمان را مدام با کشورهای توسعه‌یافته غربی قیاس می‌کنیم و می‌پنداریم هر چه آنان می‌کنند می‌تواند سرمشق ما باشد. اگر فی‌المثل یک صاحب‌نظر اروپایی می‌گوید عیب جامعه‌ها و کشورها را در همانجا که ظاهر می‌شود باید رفع کرد بیشتر نظرش به یک کشور صاحب نظم و سیستم است. در چنین وضعی البته عیب‌های موضعی را می‌توان در جای خود علاج کرد (اگر این صاحب‌نظران نظمی را که در آن زندگی می‌کنند نبینند و بیندارند که جامعه آنها مجموعه اجزایی است که در کنار یکدیگر قرار گرفته است و به هم ربطی ندارد، مطلب دیگری است) اما در جهان توسعه‌نیافته که می‌خواهند نظم جامعه را که ظریف‌تر از نظم آرگانیسم است از روی مدل جهان توسعه‌یافته بسازند، باید نگران باشند که مبدا از عهده برقرار کردن پیوستگی میان اجزاء برنیابند و اگر پیوندی برقرار کنند چه بسا که آن پیوند بسیار شکننده باشد. در این صورت تمام هم و همت و دقت باید مصروف این پیوستگی و هماهنگی ظریف و دشواریاب باشد. ما نمی‌توانیم سازمانهایی مثل دانشگاه و دادگستری و بازار و مدرسه و... را جداگانه و به صورتی کامل بسازیم و بعد همه را در کنار هم قرار دهیم. در غرب هم گرچه علم و قانون و سیاست همه در یک زمان به وجود نیامده یا به کمال نرسیده‌اند بستگی آنها به یکدیگر جای چون و چرا ندارد. در هیچ جای جهان هم گوشه‌ای از جامعه بدون تناسب با دیگر اجزاء رشد نکرده و بقیه را به دنبال خود نکشاند است. به عبارت دیگر گاهی در یک جهان شعور و درک مشترکی پدید می‌آید که دست‌ها و دلهای مردمان با آن هماهنگ می‌شود. گاهی نیز راه ادراک چنان بسته می‌شود که چشم و گوش هوشمندان و دانشمندان هم راهی نمی‌بینند و آوایی نمی‌شنود.

ما ظاهراً نمی‌کشیم این مطلب ساده را درک کنیم که اگر توسعه اقتصادی و اجتماعی در کنار نباشد، بودجه

پژوهش هم افزایش نمی‌یابد و مهم‌تر اینکه در آن صورت به پژوهش نیازی نیست. کشوری که یک و نیم درصد تولید ناخالص را صرف پژوهش می‌کند قصد تعارف و تفنن با پژوهش ندارد بلکه اختصاص بودجه کافی به پژوهش سرمایه‌گذاری ضروری و بسیار سوددهی است. می‌دانم که اعتراض می‌کنند و می‌گویند علم را که عالی است تابع ذاتی و مقتضیات گذران هر روزی نباید کرد و می‌افزایند که دانشمندان در پژوهش‌های خود پروای سود و نتیجه ندارند و اگر داشته باشند به درجات عالی علم نمی‌رسند. البته که اعتراض موجه است و در نکته دوم نیز تردید نباید کرد اما برنامه‌ریزی پژوهش را با کار و پژوهش دانشمند خلط نکنیم. دانشمند اگر مسئله داشته باشد به سود و زیان فکر نمی‌کند اما چه می‌شود که در جایی مسئله هست و مردمی دیگر مسئله ندارند. اگر مسئله نباشد بودجه را هر چه می‌توانند زیاد کنند اما اگر مسئله و طلب باشد بودجه آن از جایی فراهم می‌شود و اگر نشود دانشمند با گرسنگی می‌سازد و کار پژوهش را دنبال می‌کند. راستی چرا نمی‌گوییم یا توجه نمی‌کنیم که در همه جا این دولت نیست که یک و نیم درصد تولید ناخالص ملی را در بودجه‌اش منظور می‌کند بلکه عمده آن را مؤسسات صنعتی و بازرگانی می‌پردازند ولی ما مؤسسات بزرگ تکنیکی و صنعتی و مالی نداریم و دستگاههایی که داریم نیاز به علم و پژوهش ندارند، پس چه اصراری داریم که تخصیص یک و نیم درصد درآمد ناخالص ملی به پژوهش را شرط حل مشکل بدانیم و مگر از بودجه اندکی که برای پژوهش داریم چه استفاده‌ای می‌کنیم. اگر از همین بودجه اندک، بهره‌برداری درست کردیم و پژوهش‌هایمان مفید بود مسلماً منابع دیگری برای پژوهش‌های مفید دیگر پیدا می‌شود.

می‌دانیم که در گذشته نزدیک کسانی می‌گفتند علت ترقی اروپاییان این است که از چپ به راست می‌نوشته‌اند و ما هم اگر خطمان را عوض کنیم و از چپ به راست بنویسیم در راه ترقی قرار می‌گیریم. ما این گفته و گوینده‌اش را ملامت و شاید مسخره می‌کنیم ولی از آن زمان که بحث تغییر خط برای شریک شدن در ترقیات اروپا مطرح شد تاکنون همواره این شیوه علت‌یابی ادامه داشته و بسیاری علل مکشوفه، از همان سنخ تغییر خط است یعنی اکنون هم برای حل مشکلاتمان اقدام‌هایی نظیر تغییر خط را پیشنهاد می‌کنیم.

۲. وقتی می‌بینیم دانشمندانی که با هزینه مردم و دست به گریبان با انواع مشکلات درس خوانده‌اند به خارج از کشور می‌روند و کشور از ثمر دانش آنان محروم می‌ماند، کاممان تلخ می‌شود و افسوس می‌خوریم و گاهی نیز آن دانشمندان را به حق ناشناسی و ناسپاسی



بوده و آنان چگونه سختیهای سفر را بر خود هموار می‌کرده و از یونان به مصر و از مصر به ایران و... سفر می‌کرده‌اند چنان‌که مثلاً فارابی از فاراب به مرو رفت و از مرو عزم بغداد کرد و از بغداد راهی شام شد و زندگی‌اش در این سفر علمی گذشت گویی علم و وطن او بود. البته در بحث فعلی این قیاسها وجهی ندارد. با مصاحبه و پژوهشهای آماری نیز نمی‌توان به چیرای مهاجرت دانشمندان پاسخ گفت پس از این وادی جدلی‌الطرفین خارج شویم و به قضیه از وجه دیگر نگاه کنیم؛ درست است که در کشور ما پژوهش رونق ندارد اما دانشمندانی هستند که به پژوهش‌های مهم می‌پردازند و اگر شرایط مساعد بود کارهای بزرگ‌تر می‌کردند. شرایط مساعدی که تا به وجود نیاید علم و پژوهش رونق نمی‌گیرد کدام است؟ در مقالانی که درباره مهاجرت دانشمندان نوشته می‌شود معمولاً جهات بی‌رونی پژوهش را به درستی احصا می‌کنند: ۱- علم با کار و صنعت و تولید و بازار پیوند ندارد، ۲- تخصص متخصصان با نیازهای کشور متناسب نیست، ۳- حقوقی که دانشمندان دریافت می‌کنند کم است، ۴- از علم برای حل مسائل استفاده نمی‌شود، ۵- ارتباط با مراکز علمی مهم نداریم، ۶- بودجه اندک پژوهش هم درست توزیع نمی‌شود، ۷- مشکلات اداری هم فراوان است.

و البته پیشنهاد می‌کنند که متصدیان امور این نقص‌ها را رفع کنند. این پژوهندگان بیماری را درست تشخیص داده‌اند اما وقتی پیرسیم که بیمار را چگونه باید علاج کرد پاسخ‌هایی از این قبیل می‌دهند که تبش باید قطع شود، فشار خونش باید عادی باشد، دردش را باید تسکین دهند، باید بتواند غذا بخورد و راه برود و بدود و شادی کند و... همه اینها هم درست است ولی علاج نیست. اگر نظم اداری درست شود و از علم عالمان در صنعت و کشاورزی و مدیریت و... استفاده شود، دانشمندان جایگاه حقیقی خود را پیدا کنند و با خیال راحت بتوانند وقت و هم خود را صرف تحقیق و پژوهش کنند، مهاجرت مغزها متوقف می‌شود یا از وضع بحرانی بیرون می‌آید ولی مهم تحقق این شرطها و اگرهاست. اگر تأمل کنند که چگونه می‌توان حقوق کافی به استادان و دانشمندان داد و شرایطی فراهم آورد که آنها بتوانند با آسایش خاطر به پژوهش بپردازند و کشور از پژوهش‌های آنان به بهترین نحو بهره‌برداری کند و... مسئله به نحو دیگری درک می‌شود و به جای اینکه ظاهر وضع موجود را ببینند و بگویند این ظاهرها باید تغییر کند (که البته گفتنش بسیار آسان است ولی هیچ مشکلی را حل نمی‌کند و شاید مشکل حقیقی را از چشم‌ها بپوشاند) به اصل و آغاز رو کنند و بپرسند چه شده است که ما نمی‌توانیم از دانش‌ها

منسوب می‌کنیم ولی این ظاهر قضیه است. ما دانشمند و رفتن او را می‌بینیم اما دانش را نمی‌توانیم ببینیم و به آمدن و رفتن آن هم توجهی نداریم. در حقیقت این دانشمندان نیستند که مهاجرت می‌کنند و علم را با خود می‌برند بلکه گاهی چون علم مایل به مرکز مستقر و وطن خاص خویش است، دانشمند هم به آنجا میل می‌کند. در اینجا بحث نمی‌کنیم که وطن علم کجاست ولی باید کوشید تا بی‌اساس بودن مشهورات و خطابیاتی از این قبیل که علم متعلق به بشر است و جدید و قدیم و شرقی و غربی ندارد، روشن شود. درست است که علم به نژاد و منطقه خاص جغرافیایی اختصاص ندارد و به این معنی علم جهانی است اما همین علم جهانی در جایی که شرایط آن فراهم است، جایگاه محکم و استوار دارد و در جای دیگر هر چند که با آن بسیار تعارف کنند اگر ندانند آن را در کجای خانه قرار دهند، از آن بهره‌ای هم نمی‌برند. با این بیان دیگر نباید اعتراض شود که مگر علم مرکز و وطن دارد. به یک معنی علم مرکز ندارد اما به هر جا تعلق پیدا کند و در هر زمینی که ریشه بدواند آنجا مرکز علم است. علم چگونه به مرکز میل می‌کند؟ فهم اینکه دانشمندان ما به اروپای غربی و آمریکای شمالی و به طور کلی به کشورهای توسعه‌یافته می‌روند آسان است و همه مردم می‌توانند بدانند که چند نفر از دانشمندان و حتی دانشجویان مستعد ما در مراکز علمی و پژوهشی و خدماتی خارج از کشور مشغولند و در سالهای اخیر چه تعداد از استادان و کارشناسان ما مهاجرت کرده‌اند اما فهم اینکه چرا رفته‌اند به آن آسانی که می‌پنداریم نیست. قبلاً اشاره کردم که نباید گفت همه اینها برای رفاه بیشتر رفته‌اند ولی این قول ظاهراً با اعتراف مهاجران منافات دارد. وقتی یک دانشمند به زبان خود می‌گوید که من در کانادا و استرالیا و... راحت‌تر زندگی می‌کنم و خانواده‌ام از تأمین بیشتر برخوردار است دیگر چه می‌توان گفت. آیا بگوییم که شما اشتباه می‌کنید؟ شما برای پول و رفاه کشور خود را ترک کرده‌اند بلکه مهاجرت کرده‌اند که بیشتر به علم خدمت کنید و برای حصول خودآگاهی آنان متذکر شویم که مهاجرت در گذشته نیز شیوه دانشمندان و اهل نظر

در حقیقت این دانشمندان نیستند

که مهاجرت می‌کنند و علم را با خود

می‌برند بلکه گاهی چون علم مایل به مرکز

مستقر و وطن خاص خویش است،

دانشمند هم به آنجا میل می‌کند

دانشمندان و دانشگاهی‌ها برای صلاح زندگی مردم استفاده کنیم و چرا حقوقها کم است و نمی‌توان زندگی دانشمندان را تأمین کرد و... در راه قرار می‌گیریم و مهیای پیمودن آن می‌شویم. می‌گویند ما وقت نداریم و نمی‌توانیم سالها صبر کنیم تا گشایشی در کار پیدا شود بلکه باید تصمیم عاجل بگیریم و از راه میان‌بُر برویم. ما چند سال بر سر این داعیه وقت تلف کرده‌ایم و اگر از اول می‌توانستیم صبر کنیم (صبر از لوازم تفکر و علم است) حالا نود سال بود که در راه قرار داشتیم.

نکنه دیگری که کمتر به آن توجه می‌شود این است که مهاجران کاروان مهاجرت مغزها همه در کشور خود به مقام دانشمندی نمی‌رسند و با این مقام و شأن از کشور نمی‌روند بلکه بیشتر این مهاجران جوانان مستعدی هستند که در مراکز علمی استعدادها و توانایی‌هایشان آشکار می‌شود. به عبارت دیگر عده کثیری از این مهاجران، پس از مهاجرت، دانشمند و پژوهشگر می‌شوند گویی اینجا محیط چندان مناسبی برای شکوفایی علم نیست و عجب نیست که دانشمندان ممتاز احياناً به جای اهتمام به پژوهش به امور اداری و سیاسی سرگرم می‌شوند پس محیط علم و تفکر را باید جست‌وجو کرد. آن محیط و شرایط را چگونه می‌توان فراهم کرد؟ برای چاره کردن مشکل فرقی نمی‌کند که به ظاهر قضیه نگاه کنیم یا به اصل و آغازش ببینیم. به هر حال پیشنهاد کلی این است که دولت با همکاری مردم و سازمانهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی شرایط مساعد برای آموزش و پژوهش مناسب فراهم آورد. به عبارت دیگر باید نظام اداری و مالی و اقتصادی و فرهنگی کشور دگرگون شود پس در حقیقت جلوگیری از مهاجرت دانشمندان موقوف به این است که ببینیم چگونه کارهای کشور را می‌توان به صلاح آورد. اگر سرمایه‌گذاری نشود و سطح تکنولوژی همین جا که هست بماند علم می‌خواهیم چه کنیم؟ سرمایه‌ها کجا می‌روند؟ چرا سرمایه فرار می‌کند؟ سرمایه به جایی می‌رود که در امنیت باشد و رشد کند و... اگر سرمایه بی‌شعور (که البته آن قدرها هم بی‌شعور نیست) امنیت و رشد می‌خواهد علم

سرمایه به جایی می‌رود که در امنیت باشد و رشد کند و... اگر سرمایه بی‌شعور، امنیت و رشد می‌خواهد علم که عین شعور است یا به هر حال نسبتی نزدیک با آن دارد، چرا به جایی که در آنجا امکان رشد بیشتر وجود دارد نرود

که عین شعور است یا به هر حال نسبتی نزدیک با آن دارد، چرا به جایی که در آنجا امکان رشد بیشتر وجود دارد نرود. امکان رشد هم وقتی فراهم می‌شود که همه ارکان و شئون کشور انتظام یابد و ناهماهنگی‌های موجود به هماهنگی مبدل شود. می‌گویند:

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

یعنی اگر بتوانیم یک گوشه کار را بگیریم و اصلاح کنیم غنیمت است. مسلماً اگر کاری باید بشود در همین گوشه‌ها و حتی در موارد جزئی و کوچک خواهد بود و چه خوب بود که گاهی نظر از تصمیم‌های کلی و اقدامهای بزرگ برمی‌داشتیم و به امور جزئی و ظاهراً بی‌اهمیت هم اعتنا می‌کردیم. در این صورت نتایج بهترین عایدمان می‌شد. اقدامها همیشه جزئی و موردی است ولی هر اقدام موردی سودمند نیست و اتفاقاً مشکل بزرگ همین است که بدانیم در موارد و در موقعیت‌های خاص چه باید کرد. کسانی که در تاریخ به خردمندی شهرت دارند صفت ممتازشان این بوده است که می‌دانسته‌اند در هر وقت هر جا چه اقدامی مناسب است. این حقیقت را فلاسفه ما فضیلت فکری خوانده‌اند. با فضیلت فکری می‌توان نسبت‌ها و روابط و اندازه‌ها را شناخت و آثار و نتایج اقدامها را کم‌وبیش پیش‌بینی کرد. اگر فضیلت فکری باشد فاصله و فرق میان مسائل کلی و جزئی به آسانی تشخیص داده می‌شود. بسیاری از مسائلی که گاهی جزئی انگاشته می‌شود جزئی نیست و مسائلی که کلی و مهم به نظر می‌آیند گاهی از توهم برخاسته‌اند و انتزاعی صرفند. مسائل دولت و کشور، به یک اعتبار همه کلی‌اند و اصولاً دولت و کشور جز به مسائل کلی و عمومی نمی‌پردازند اما مسئله سیاست هر چه باشد مسئله اینجا و اکنون است و یک مفهوم انتزاعی یا ترکیبی از مفاهیم انتزاعی نیست. طرح مسئله با احساس دشواری راه و راه رفتن آغاز می‌شود. اگر راه نمی‌رویم و دشواری راه را حس نمی‌کنیم مسئله نداریم اما بی‌مسئله که نمی‌توان بود. پس برای خود مسئله می‌سازیم و این مسائل را به کوچک و بزرگ و بی‌اهمیت و مهم تقسیم می‌کنیم غافل از اینکه در این وضع همه مسائل کوچکند و مدام باید گرفتار مسائل کوچک باشیم. کسی می‌گفت ما چندان به مسائل کوچک بی‌اعتنایی می‌کنیم که اینها خشمگین می‌شوند و انگششان را توی چشم ما فرو می‌کنند و مدتها گرفتارشان می‌شویم ولی در حقیقت ما مسئله کوچک نداریم. کسی که چراغ راهنمایی چهارراه‌های شهر را تنظیم می‌کند کارش کوچک نیست و البته آنکه بر تألیف کتابهای درسی مدارس نظارت دارد وظیفه‌اش بسیار سنگین است به شرط اینکه اینها جستجوگر باشند و راه بجویند ولی گاهی

مهاجرت دانشمندان در وهله اول مسئله دانشگاههاست و دانشگاهها می توانند و باید این مسئله را به دقت طرح کنند و برای حل آن راه نشان دهند

یک برنامه توسعه هیچ راهی نشان نمی دهد و تکلیف هیچ چیز با آن معین نمی شود و مجموعه ای از قوانین یا جنگ معانی و مفاهیم انتزاعی و ترکیباتی از الفاظ خوب و مجموعه ای از عبارات است که همگان درستی آنها را تصدیق می کنند؛ ولی چیزی که همگان آن را درست می دانند تازگی ندارد و دستورالعمل برای اقدام در وضع معین تاریخی و سیر به آینده نیست. به عبارت دیگر دستورالعملی که همیشه و در همه جا درست است در حقیقت نمی تواند راهنمای عمل باشد و به درد اهل عمل و سیاستمداران نمی خورد. اگر در برنامه ریزی و در دستورالعمل های توسعه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی یک کشور عبارات و معانی درست بسیار کلی فراوان باشد می توان حکم کرد که برنامه نویسان مسائل کشور را به درستی نشان نخته اند و نمی دانند که چه باید بکنند.

مسئله را از همانجا که پدیدار می شود باید طرح کرد و به حل آن پرداخت. مهاجرت دانشمندان در وهله اول مسئله دانشگاههاست و دانشگاهها می توانند و باید این مسئله را به دقت طرح کنند و برای حل آن راه نشان دهند. به یک اعتبار مهاجرت دانشمندان مهاجرت از دانشگاهها و مراکز علمی است. دانشمندان از دانشگاه و مراکز علمی می روند. مگر دانشگاههای ما چه عیبی دارند و چرا آنها را ترک می کنند؟ اگر کسی دانشگاه را ترک کند که به تجارت بپردازد می توان گفت که او تجارت را بر پژوهش علمی ترجیح می داده است، اما رفتن یک دانشمند از یک دانشگاه به دانشگاه دیگر چه وجهی است؟ استادان دانشگاههای کوچک معمولاً می خواهند به دانشگاههای بزرگ تر بروند. آیا فرار یا مهاجرت مغزها راهم با این میل می توان توجیه کرد؟ شتاب زده نشویم و زود پاسخ آری یا نه ندهیم. پاسخ منفی به این پرسش نمی توان داد زیرا هر مهاجری تا مقصد مهاجرت را بهتر از مبدأ نداند یا مشکلی در مبدأ نداشته باشد مهاجرت نمی کند. مهاجران وقتی مهاجرت می کنند که در جای خود احساس آرامش نداشته باشند و خود را بیگانه حس کنند اما چگونه به پرسش پاسخ مثبت می توان داد؟ آیا دانشمندی که از دانشگاه

بزرگ و معتبر کشور خود به کشور بیگانه می رود عالی را بردانی و انس و آشنایی و یگانگی را بر غربت و بیگانگی ترجیح داده است؟ یک ایرانی در یک فروشگاه شهر مادرید به همراه هم وطنش می گفت اینجا آسایش بیشتر است. ایران را از دور باید دوست داشت. کاش می توانستم بروم و بپرسم آن آقا در آنجا چگونه آسوده است و با غم هجران یار و دیار و دوستی از دور چه می کند. شاید اگر می رفتم و می پرسیدم پاسخ می داد آنجا همه چیز سیاسی است و همه ناگزیر سیاسی اند. تحقیر دانشگاه و اهانت به دانشگاهیان امری عادی و مباح است. برای ثبت نام فرزندان در مدرسه باید روزها وقت و مبالغی گزاف پول صرف کنی. اگر در یک سازمان دولتی کاری داشته باشی سرگردان می شوی. اگر ببینند که مثل آن صوفی که سعدی فقه اش را شنیده و باز گفته است «میخی چند زیر نعلین خویش» بگوئی، آستینت را می گیرند که بیا نعل بر ستورم بند و شاید خیلی زود به جای اینکه دانشمند شوی همه کاره هیچ کاره می شوی. در روزنامه مقاله می نویسی و در مجالس و محافل نطق می کنی و در جلسها و بحثها شرکت می کنی و حرفهای معمولی هر روزی می گوئی و می شنوی و هلم جزا و بالاخره دانشمندیت به وقت گذرانی مبدل می شود. خوب شد که نرفتم و نپرسیدم وگرنه اگر واقعاً چنین پاسخ هایی می داد در بحثی بی پایان و دشوار وارد می شدم که هیچ حاصلی نداشت. من حرف آن هموطن را درست نمی دانم ولی تاکنون هرگز فکر نکرده ام که او حرف بی معنای بیهودهای زده است و اگر آن حرف را بیهوده دانسته بودم در یادم نمی ماند چنان که هر روز ساعتها حرف می شنوم و شاید ده جمله از آنها در یادم نماند. آیا استادان و دانشمندانی که پژوهش و آموزش در دانشگاههای خارجی را بر شغل تدریس و تحقیق در کشور ترجیح می دهند می خواهند آسوده تر زندگی کنند و از دور به کشورشان مهر بورزند؟ تا ندانیم چرا آنها آسوده ترند و اینجا آسایش ندارند و چه کسانی می توانند جای آسایش خود را اختیار کنند و در آنجا سکونت گزینند. معنی جمله ای که نقل شد فهمیده نمی شود. زندگی اینجا و جای دیگر پژوهندگان را در نظر آوریم و با هم بسنجیم. آنها در اینجا که هستند دخلشان کفاف خرجشان را نمی دهد. فرزندانشان را به زحمت می توانند به مدرسه ای که آن را مناسب می دانند بفرستند و وقتی دوران مدرسه را تمام کردند ماتم کنکور دانشگاه می گیرند؛ چون راه توسعه کشور مشخص و ممهد نیست. به پژوهش هم نیازی نیست و اگر پژوهشی صورت می گیرد به حکم انجام وظیفه اداری است و البته از بابت آن مددی اندک نیز به معاش پژوهشگر می رسد. نزاع های بیهوده سیاسی و قضایای چند سال اخیر دانشگاهها هم فضای



زندگی را پرملازمت کرده است. اینها بعضی جهات ترک دانشگاه و وطن است و گاهی این جهات چندان قوت پیدا می‌کنند که بر بودن با یار و دیار خود و به سر بردن با زبان و فرهنگ و خاک و سرزمین آشنا می‌چربند.

در جای دیگر بیان کرده‌ام که دانشمندان چگونه این دوری و بیگانگی را تحمل می‌کنند. دانشمندان هر جا که علم نباشد غریب است. اگر اینجا نتواند به علم بپردازد و در جای دیگر امکان پژوهش برای او فراهم باشد، بر او خرده نباید گرفت. فرض ما این است که دانشمندان مهاجر در مقصد کار و باری دارند و به تعلیم و پژوهش مشغولند زیرا بحث دربارهٔ مطلق مهاجرت نیست بلکه نظر به مهاجرت دانشمندان است و اگر دانشمندی دانش را رها کند به هر جا که برود دیگر مهاجر دانشمند نیست. معمولاً دانشمندان در کشورهای توسعه یافته درآمدی دارند که برای معاششان کافی است. آنها کارهای متفرق ندارند. مطالب سیاسی هم کمتر خاطریشان را مشوش می‌کند و مخصوصاً اگر برنامه‌ای برای پژوهش داشته باشند، مایهٔ رضایت خاطر می‌هم دارند اما اگر به کار علم نپردازند و فقط وقت می‌گذرانند، در حقیقت ماهی بیرون افتاده از آبند ولی اگر چنین بود لابد به وطن خود بازمی‌گشتند و اگر بازمی‌گردند معنی‌اش این است که چندان احساس غریب نمی‌کنند. چه می‌شود که کسی یار و دیار را رها می‌کند و به جایی که زبان و فرهنگش زبان و فرهنگ دیگر است می‌رود و در آنجا احساس غریب نمی‌کند یا احساس غریب او آن اندازه نیست که نتواند تاب بیاورد؟ در زمان ما شیوهٔ زندگی و آداب رفتار مردم جهان خیلی به هم نزدیک شده است. کسی که از کشوری به کشور دیگر مهاجرت می‌کند به خصوص اگر به کشور توسعه یافته‌تر برود خیلی زود با نظم زندگی آنجا هماهنگ می‌شود. فرهنگ‌ها هم در همه جا رقیق شده و زبان، به زبان تفهیم و تفاهم تنزل کرده است و دیگر خانه وجود ما نیست بلکه وسیله‌ای برای رفع نیازهاست. پس مهاجران چندان احساس غریب نمی‌کنند و احساس غربتشان شدید نیست، اما هنوز وجه ترجیح کشور بیگانه بر وطن خود معلوم نشده است؟ چه وجه ترجیحی از این وجهی‌تر که مهاجران زندگی‌شان پس از مهاجرت راحت‌تر است و در مورد فرزندان‌شان هم نگرانی کمتری دارند ولی آسایش و آرامش یک شرط اصلی و اساسی دارد که اگر آن شرط حاصل نشود برخورداریهایی عادی و معمولی سود نمی‌دهد و آن این است که آدمی در هر جا زندگی می‌کند رشته‌ای او را به ستون عالمی که در آن به سر می‌برد متصل سازد. گرفتاری بزرگ در همهٔ جهان کنونی این است که این رشته پیوند سست شده است و در جهان توسعه یافته این رشته پیوند گاهی نشانی ندارد. هر عالمی معمولاً بر عالم‌های کم و



بیش متداخل دیگر احاطه دارد چنان که فی‌المثل عالم علم از عالم هنر و اخلاق و حقوق و معیشت کم‌وبیش جداست. دانشمندان جهان توسعه نیافته به آسانی نمی‌توانند عالم وسیعی را که به آن تعلق دارد درک کنند و اگر قرار است که او از عالم علم هم دور باشد به صرف اینکه به او مزد بیشتر بدهند و کمتر وقتش در ترافیک و... تلف شود، کشور خود را ترک نمی‌کند و دنبال مزد بیشتر نمی‌رود مگر اینکه در کشور خود منشأ هیچ اثر مفید و مهم نباشد و بسیاری از آنها که می‌روند می‌پندارند که نبودشان زبانی به کشور نمی‌رساند اما وقتی رفتنشان موجه می‌شود که در مقصد از عهدهٔ مشارکت در پژوهش‌های مهم و بزرگ برآیند. چرا کسی که می‌تواند در پیشبرد علم جهان مؤثر باشد از مرکز علم مهجور بماند و احیاناً با رکود علمی عمر بگذراند؟ چنین کسی اگر مهاجرت کند بر او خرده نباید گرفت. ما معمولاً وقتی مسئلهٔ مهاجرت دانشمندان را طرح می‌کنیم موضع احساساتی و اخلاقی داریم هر چند که زبانمان زبان اخلاق و احساسات نباشد. مثلاً پیشنهاد می‌کنند که دانشمندان رفته بازگردند ظاهراً حساب نکرده‌اند که به کجا برگردند و برگردند که چه نکنند. اگر هفتصد هشتصد فیزیک‌دان ایرانی که در خارج از کشور کار می‌کنند به کشور برگردند آیا همهٔ آنها در دانشگاهها و پژوهشگاهها جای مناسبی برای تدریس و تحقیق پیدا می‌کنند؟ حتی پزشکان که در میان دانشمندان مشخص‌ترین مقام را در جامعه و در میان مردم دارند به دشواری می‌توانند شغل مناسب و مطلوب را به دست آورند. می‌گویند برون‌گردند اما برای کشورشان پژوهش‌هایی انجام دهند. این درخواست ظاهراً عملی است یعنی اگر پژوهش‌هایی را در نظر داریم که گرهی از کار تکنولوژی و اقتصاد و مدیریت و آموزش کشور می‌گشاید، البته می‌توان آنها را به دانشمندان و پژوهندگان ایرانی مقیم خارج سفارش داد ولی این امر در صورتی موجه است که: اولاً به پژوهش نیاز داشته باشیم و بدانیم که به چه پژوهش‌هایی نیاز داریم و از آنها چگونه و در کجا و برای چه منظوری استفاده می‌کنیم. ثانیاً دانشمندان و پژوهندگان مراکز علمی و پژوهشی داخل کشور آماده انجام دادن پژوهش‌های مزبور نباشند. شرط اول معمولاً از نظر پنهان می‌ماند و به آن توجه نمی‌شود. شرط دوم هم وهمی و بی‌وجه است. اگر کشور ما به پژوهش نیاز داشته باشد پژوهندگان داخل کشور آن نیاز را برمی‌آورند و اگر لازم باشد دانشمندان مقیم خارج هم به ایشان مدد می‌رسانند یا دانشمندان جوان قدم به صحنه می‌گذارند و نمی‌گذارند کار پژوهش مورد نیاز کشور معطل بماند.

عاشق که شد که یار به جانش نظر نکرد
ی خواجه درد نیست و گرنه طیب هست

عیب ما این است که مدام آب می‌جوییم و تشنگی نمی‌خواهیم. مسئله را یک بار دیگر مرور می‌کنیم: ما مدارس و مراکز آموزش عالی خوب داریم و نخبه‌ جوانان مستعد را برای تحصیلات عالی به خصوص در پزشکی و مهندسی انتخاب می‌کنیم. اینها خوب درس می‌خوانند و پس از اینکه به مرتبه شاخصی در علم رسیدند مایلند برای تکمیل دانش و اطلاعات خود به دانشگاه‌های بزرگ جهان بروند و بعضی از آنان که می‌روند در آنجا می‌مانند. ما حساب می‌کنیم که رفتن و ماندن اینها یک خسران بزرگ است. جوانانی که به هزینه مردمی فقیر درس خوانده‌اند می‌روند تا اندوخته و استعداد خود را برای روشن نگاه داشتن و فروزان‌تر کردن چراغ دانش در کشورهای مرفه یا نسبتاً مرفه صرف کنند و این ظلم بزرگی است که لقمه را از دهان گرسنگان بگیرند و در حلق آنها بی که تا حلقوم خورده‌اند بریزند ولی این ظلم را با سیاست و تدبیرهای ظاهراً غیرسیاسی و در حقیقت سیاسی نمی‌توان رفع کرد. دامنه ظلم محدود به استخدام دانشمندانی که هزینه دانشمند شدنشان را دیگران داده‌اند نمی‌شود. این همه گواشی تلفنی که در کوچه و خیابان در دست مردم است و دستگاه‌های کامپیوتری که در اطاقهای سازمانهای دولتی و غیردولتی وجود دارد و از آنها استفاده‌های پیش پا افتاده و نه چندان سودمند (از سوء استفاده و استفاده‌های سوء حرفی نمی‌زنم) می‌شود، صورت دیگری از ظلم از طریق سوداگری علمی است. فقیران و محرومان جهان هزینه توسعه تکنولوژی پیشرفته را می‌پردازند و فایده مادی و علمی آن نصیب صاحبان قدرت می‌شود. چگونه می‌توان این ظلم را پایان داد؟ این ظلم شبیه به ظلم طبیعی است. ظلم طبیعی که متضمن تناقض نباشد، مفهومی مبهم است. اگر طوفان شهری را ویران کند یا باد چراغ پیرزنی را خاموش کند نمی‌گویند طوفان و باد ظلم کرده‌اند. وقتی خلقی در وضع تاریخی توسعه نیافته و مصرف‌کننده قرار دارد و عوامل و امکانات تولید در آنجا ضعیف است و استعدادهای مولد به مراکز تولید مهاجرت می‌کنند. اینها راهم شاید بتوان به مسامحه ظلم تاریخ نام نهاد ولی در حقیقت به تاریخ هم نسبت ظلم و عدل نمی‌توان داد، مع‌هذا اگر ظلم تاریخ را با ظلم طبیعت قیاس کنیم امکان برهم زدن وضع ظلم تاریخی محتمل‌تر است. درست است که علم آموختنی است اما علم در زمان ما پایه تکنولوژی نیست بلکه با تکنولوژی یگانه شده است و در جایی رشد می‌کند که تکنولوژی رشد کرده باشد. دانشمندان هم اگر از مراکز تکنولوژی پیشرفته دور بمانند دانششان کهنه می‌شود و اگر مایلند دانشمند بمانند باید به مراکز تکنولوژی نزدیک شوند. در واقع مهاجرت دانشمندان مقتضای وضع تمرکز علم و

تکنولوژی در جهان توسعه یافته است. در جهان توسعه یافته دولت‌ها و مراکز اقتصادی و تکنیکی نیازی ندارند که برای جذب دانشمندان کشورهای توسعه نیافته به مکر و حيله متوسل شوند و برنامه طرح کنند زیرا مقصودشان خودبه‌خود حاصل می‌شود زیرا مقتضای ذات مرکز علم و تکنولوژی پرورش و جذب دانشمند است و دانشمند نیز جز با وطن در مرکز علم و تکنولوژی به کمال لایق علمی خود نمی‌رسد. مسلماً اگر علم و عالم را از جهانشان جدا در نظر آوریم فهم سخن بالا برایمان دشوار می‌شود و شاید آن را بر توجیه کار و بار دانشمندان مهاجر حمل کنیم ولی خوب است دریابیم و تأمل کنیم که دانش رسمی جهان متجدد، دانش تکنیک و تکنولوژیک است چنان که هر جا تکنولوژی توسعه یابد آن هم نشاط پیدا می‌کند و هر جا که همت توسعه نیست رو به پژمردگی می‌رود. ما نمی‌دانیم جهان کنونی در آستانه چه تحولی قرار گرفته است و این تحول آدمی را به کجا می‌برد اما می‌دانیم که هر جا مردمی برنامه دقیق توسعه داشتند و آن برنامه را اجرا کردند قدری از ظلم تاریخ رها شدند ولی اکنون طرح و اجرای برنامه‌های دقیق توسعه دشوار و دشوارتر شده است ولی مسائل این جهان را در همین جهان و در حدود امکانات آن می‌توان حل کرد. مهاجرت مغزها مسئله‌ای متعلق به جهان توسعه نیافته و فرغ عدم تعادل و توازن امور در این جامعه‌هاست. این عدم تعادل را با توسعه می‌توان قدری تدارک کرد و البته با آن برنامه و در آن برنامه است که باید تدابیر و اقداماتی که معمولاً برای جلوگیری از مهاجرت دانشمندان پیشنهاد می‌شود به کار بسته شود. در این برنامه بودجه پژوهش افزایش می‌یابد و تأمین معاش استادان و دانشمندان و پژوهندگان و معلمان به طور کلی منظور می‌شود و محققان چه آنها که مقیم وطن خویشند و چه آنانی که در جای دیگر پژوهش می‌کنند به قدر استعداد و توانایی در خدمت توسعه علمی کشور خویش قرار می‌گیرند.

